



## A postcolonial reading of the female and male experience of migration with a look at Reza Ghasemi's "Nightly Harmony of the Wood Orchestra" and Goli Tarqi's "Return"

**Zahra Lorestani**

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature,  
Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran.

### **Abstract**

Migration literature refers to literary works created by migrants, usually written in their mother tongue. Both male and female migrants have played significant roles in shaping migration literature. This research aims to examine whether men and women experience migration differently, and whether they depict these experiences differently in their writings. To this end, two novels by two prominent Iranian writers were selected. *Nocturnal Harmony of the Wooden Orchestra* by Reza Ghassemi and *The Return* by Goli Taraghi portray the lives of migrants. To analyze these works, the theories of Edward Said and Homi Bhabha—two major thinkers in postcolonial studies—were employed. In both narratives, according to Bhabha's view, the migrant (the main narrator of the story) exists in a state of "in-betweenness" or on a "threshold." As Bhabha suggests, the migrant reaches a stage of "unhomeliness"; however, none of the main characters remain permanently in this state. The narrator of *The Return* chooses to go back to the homeland, whereas the narrator of *Nocturnal Harmony* chooses death and transformation. Overall, it can be said that the female migrant in *The Return* has a more optimistic view of the homeland and even achieves greater adaptation to life in exile. Her perspective is closer to Homi Bhabha's ideas, ultimately leading her to choose return. In contrast, the narrator of *Nocturnal Harmony* is closer to Edward Said's perspective, particularly in relation to the East–West dichotomy, a pessimistic view of the homeland, the refusal to accept the West as home, and the theme of exile.

**Keywords:** Migration literature, *Nocturnal Harmony of the Wooden Orchestra*, *The Return*, Edward Said, Homi Bhabha.

## خوانش پسااستعماری تجربه زنانه و مردانه از مهاجرت با نگاهی به «هم‌نوایی شبانه ارکستر چوبها» رضا قاسمی و «بازگشت» گلی ترقی

زهرا لرستانی<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

### چکیده

ادبیات مهاجرت، به آثار ادبی‌ای اطلاق می‌شود که توسط مهاجران و معمولاً به زبان مادری نوشته شده‌اند. زنان و مردان مهاجر پایه‌پای هم در ایجاد ادبیات مهاجرت موثر بوده‌اند. این پژوهش در این راستا صورت گرفت که نویسندگان زن و مرد، چگونه تجربه مهاجرت را در چهارچوب رمان بیان می‌کنند؟ آیا جنسیت نویسنده بر آنچه بیان می‌کند تاثیر دارد؟ به این منظور دو رمان از دو نویسنده برجسته ایرانی که نویسندگی را در ایران آغاز کرده‌اند و پس از مهاجرت به فرانسه، نویسندگی را در سرزمین دیگری ادامه داده‌اند، انتخاب شد. «هم‌نوایی شبانه ارکستر چوبها» نوشته رضا قاسمی و «بازگشت» نوشته گلی ترقی، زندگی مهاجران را به تصویر کشیده‌اند. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیل انجام شد. برای بررسی این دو اثر از نظریات ادوارد سعید و هومی بابا دو نظریه پرداز در حوزه پسا استعمار بهره گرفتیم. پس از بررسی دریافتیم که در هر دو روایت، بر اساس نظر هومی بابا مهاجر (راوی اصلی داستان) در «آستانه» قرار دارد، همچنان که هومی بابا معتقد است به مرحله «ناخانگی» می‌رسد اما هیچ یک از شخصیت‌های اصلی در این مرحله نمی‌مانند. راوی رمان «بازگشت»، برگشتن به وطن را انتخاب می‌کند و راوی رمان «هم‌نوایی» مرگ و استحاله را. در مجموع می‌توان گفت مهاجر زن «بازگشت» نگاه خوشبینانه تری نسبت به وطن دارد، و حتی سازگاری بیشتری با غربت نیز پیدا کرده است. نگاه او به هومی بابا نزدیک‌تر است تا جایی که بازگشت را انتخاب می‌کند و نگاه راوی «هم‌نوایی» به سعید نزدیک‌تر است به خصوص در بحث تقابل شرق و غرب، نگاه بدبینانه به وطن، عدم پذیرش غرب به عنوان خانه و مسأله تبعید.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات مهاجرت، هم‌نوایی شبانه ارکستر چوبها، بازگشت، ادوارد سعید، هومی بابا.

<sup>۱</sup> zahralorestani@iau.ac.ir

## ۱- مقدمه

ادوارد سعید و هومی بابا دو متفکر و نظریه پرداز معاصرند که در زمینه ادبیات پسااستعمار و مهاجرت، نظریات متفاوتی ارائه کرده‌اند. به طور خلاصه می‌توان گفت، نظریات آنها در بنیاد شبیه به هم است اما در نهایت، سعید نگاه بدبینانه‌تری نسبت به هومی بابا دارد. در این مقاله تقابل این دو نظریه و نگاهشان به مقوله مهاجرت، بررسی می‌شود. البته زاویه دید مقاله بیشتر متمرکز بر تفاوت نگاه زنان و مردان به مهاجرت است. هیچ کدام از دو متفکر نام برده به طور خاص به این مقوله نپرداخته‌اند، اما با تطبیق نظریات آنها بر روایت نوشته شده از مهاجرت توسط نویسنده زن و مرد و مقایسه آن، می‌توان به نتایج جالب توجهی رسید.

گلی ترقی نویسنده ایرانی، متولد ۱۳۱۸ در تهران است. او نویسندگی را در ایران با کتاب «من هم چه‌گوارا هستم» شروع کرد. پس از انقلاب به فرانسه رفت و نویسندگی را در آنجا ادامه داد. آثار او اغلب به ایرانیان مهاجر می‌پردازد؛ خاطره‌های پراکنده، اتفاق، بازگشت، دو دنیا، جایی دیگر. در این مقاله رمان «بازگشت» به دلیل مسأله تردید و حضور پررنگ قهرمان زن انتخاب شد.

رضا قاسمی نویسنده، نوازنده و کارگردان ایرانی متولد ۱۳۲۸ در اصفهان است. اولین اثرش را در ۱۸ سالگی به نام نمایشنامه «کسوف» در ایران نوشت. در سال ۱۳۶۵ به فرانسه مهاجرت کرد و نوشتن را در آنجا ادامه داد. داستان «هم‌نوایی شبانه ارکستر چوب‌ها» روایت مردی مهاجر است که در یک خانه اشتراکی با مهاجران دیگر زندگی می‌کند. از این لحاظ می‌تواند نمونه مناسبی برای این پژوهش باشد.

## ۱-۱- بیان مسأله

مهاجرت پدیده‌ای امروزی نیست. قرن‌های متمادی بشر به دلایل مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از زادبوم خود به سرزمین‌های دیگر می‌رفته و سرزمینی نو برای خود برمی‌گزیده است. انسان مهاجر تجربه زندگی در وطن را با خود همراه می‌کرده و در تجربه‌های سرزمین نو می‌زیسته. بنابراین شکل خاصی از زیست پدید آمده که نه مانند زیست در وطن است و نه مانند تجربه زیسته کسانی است که از پیش در سرزمین نو بوده‌اند. «مهاجر از یک سو با غیاب یک فرهنگ و آدم‌های غایب سر و کار دارد و از سویی دیگر با حضور فرهنگی بیگانه و آدم‌های ناآشنا مواجه است. او در مواجهه با چنین وضعیتی یا به یک سوی این دو تمایل پیدا می‌کند یا فضای سومی پدید می‌آورد که برساخته حضور و غیاب مورد بحث است. در چنین وضعیتی نه تنها وضعیت خود مهاجر، بلکه رابطه او با نسل پیشین و نسل دوم مهاجران نیز دگرگون می‌شود.» (سعیدی و رضایی، ۱۳۹۷: ۸۷) این تجربه نو موجب خلق احساسات، افکار و

واکنش‌های نو در انسان‌ها می‌گردد. همین جاست که ادبیات مهاجرت شکل می‌گیرد. ادبیاتی که زبان گویای کسانی است که از فرهنگ و زبان و سرزمین مادری کنده شده‌اند و به سرزمین و زبان و فرهنگی بیگانه ملحق گشته‌اند که به تدریج تبدیل به سرزمین خودی می‌شود.

به نظر بسیاری از صاحب‌نظران مواجهه انسان مهاجر با جامعه جدید شکل‌های متفاوتی دارد. «به گفته هومی بابا، مهاجری که از یک جامعه توسعه نیافته یا مستعمره وارد فرهنگ مسلط می‌شود، می‌تواند عناصری را که در جامعه جدید جذاب، غریب یا ناخوشایند می‌نماید، انکار کند و با نگاهی بیگانه آنها را مورد انتقاد قرار دهد یا طوری آنها را از آن خود کند، که تصاویری شکسته و ناموزون پدید آید. یعنی از تلفیق عناصر و شخصیت‌های ناهمگون دو فرهنگ سلطه‌گر و تحت سلطه می‌تواند موجودات باسماه‌ای و بی‌ریشه و یا تصاویر گروتسکی پدید آیند که نابجایی و نابهنجاری آنها نه فقط انسان مهاجر را مضحک جلوه می‌دهد، بلکه بیش از هر چیز اعتبار فرهنگ سلطه‌گر را به چالش می‌کشد. در تئوری‌های بینا فرهنگی این گونه تلفیق عناصر، هنر پیوندی نام گرفته است» (خدایی، ۱۳۸۹: ۵۳)

برخی صاحب‌نظران این مواجهه را به سه سطح متفاوت تقسیم می‌کنند: «نشانه مهمان در سپهر نشانه‌ای میزبان به صورت یک، دیگری متفاوت شناخته می‌شود. این حالت سه نتیجه متفاوت در پی دارد؛ ممکن است مهاجر نسبت به حفظ و کاربرد نشانه‌های گفتمان خود، تعصب و سرسختی نشان دهد و از پذیرش نشانه‌های میزبان سرباز زند. در وضعیت دوم مهاجر به دلیل شرایط حضور در سرزمین میزبان، نشانه‌های هویت‌ساز خود را به حاشیه می‌فرستند و با نشانه‌های هویت‌ساز میزبان همراه می‌شود. اما اگر مهاجر اعتقاد خود را نسبت به نشانه‌های هویت‌ساز گفتمان خود از دست بدهد و در مقابل نتواند نشانه‌هایی از میزبان را به عنوان نشانه‌های مناسب، جایگزین آنها کند این مساله موجب آشفتگی او می‌شود. مجموع این حالات سبب چالش‌های شدید هویتی در مهاجر می‌شود که از هویت آستانه‌ای تا بحران هویت و درنهایت بی‌هویتی، متغیر است.» (فلاح و دیگران، ۱۳۹۵: ۳۷)

«از نظر بری مهاجران با دو سوال مواجه می‌شوند: آیا ارزش دارد فرهنگ نیاکان را حفظ کرد؟ آیا حفظ روابط با دیگر گروه‌ها ارزشمند است؟ بر اساس پاسخ‌هایی که با این دو سوال داده می‌شود، چهار راهبرد فرهنگ‌پذیری از هم متمایز می‌شوند: «یکپارچگی» «همانندگردی» «جدایی» «حاشیه‌ای شدن»، منظور از همانندگردی این است که فرد هویت فرهنگی خود را از دست داده و به فرهنگ جامعه مقصد روی می‌آورد و در آن ادغام می‌شود. در جدایی، مهاجر از کنش فرهنگی متقابل

با فرهنگ دیگری پرهیز می‌کند. در واقع علاقمند به فرهنگ خودی و بی توجه به فرهنگ میزبان است. در یکپارچگی وفاداری به فرهنگ مبدا و جامعه میزبان نوعی همبستگی اجتماعی به وجود می‌آورد.» (برومندزاده و نوبخت، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۸)

یکی از برجسته‌ترین نظریه پردازان در حوزه مطالعات پسااستعماری، هومی باباست. هومی بابا متولد و اهل هند است. سالها در این حوزه مطالعاتی داشته و اصطلاحاتی را به حوزه نقد پسااستعمار وارد کرده است.

« بابا عقیده دارد وضعیت بینابینی یا مرزی مهاجر، اجازه خلق حالت درهم‌آمیخته بودن و متفاوت بودن از درون را می‌دهد و منجر به خلق سوژه‌ای بر لبه واقعیتی در وضعیتی میانه می‌شود. منظور بابا از وضعیت مهاجر بین دو فرهنگ وطن و کشور میزبان است.» (رضایی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۷۶)

او برای توضیح بهتر این وضعیت از استعاره ترجمه استفاده می‌کند و وضعیت مهاجر بین دو فرهنگ را به مترجم تشبیه می‌کند.

« به عقیده بابا تمام نظام‌های فرهنگی در فضایی موسوم به فضای سوم شکل می‌گیرد در هویت فرهنگی در این فضای متناقض ظهور می‌یابد و ادعای وجود فرهنگ‌های خالص مسأله‌ای واهی است.» (بابا، ۱۳۸۷: ۲۴۸)

«هومی بابا در مقاله خود تحت عنوان «جهان و خانه» از نظریه ناخانگی فروید استفاده کرده، آن را مرتبط با شرایط مهاجرتی، استعماری، پسااستعماری می‌داند. همانند فروید او معتقد است که این مفاهیم در یکدیگر ادغام شده و لحظات امن، آشنا، شخصی و خانگی مورد تهاجم ناامنی سیاسی و تاریخی قرار می‌گیرد. او فرصتی برای رسیدن به وضعیت بینابینی می‌بیند، چنان که مرزهای زمانی و مکانی شکسته شده اصل پایداری هویت، فرهنگ و تعلق به سرزمین مادری زیر سوال رفته و فرهنگ پیوند خورده می‌گردد. به عقیده بابا، جنس زن بیش از مرد چنین لحظات ناآرام ناخانگی را تجربه می‌کند و در چنین وضعیتی، مرز میان خانه و جهان از بین رفته، میان گذشته و حال، مسائل شخصی و عمومی، نوعی پیوند خوردگی و یا بینابینی به وجود می‌آید. ناخانگی موقعیتی اضطراب آور، وهم آور و مخوف است که در عین حال به فرد قدرت و نیرو می‌بخشد و زمینه رشد و خلاقیت را برای او فراهم می‌آورد.» (ابهری و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۹۳)

به این ترتیب می‌توان گفت قرار گرفتن در وضعیت ناخانگی اگر چه دشوار است اما زمینه رشد فرد را فراهم می‌آورد و در نهایت مهاجرت را به امری مثبت تبدیل می‌کند. و از نظر هومی بابا زنان در این امر تواناترند.

ادوارد سعید نیز در ارتباط با مهاجرت نظریاتی دارد. اگر چه به نظریات بابا نزدیک است، از بعضی جهات تفاوت‌های اساسی میان آنها دیده می‌شود.

«سعید در مقاله تأملاتی بر پدیده تبعید به این موضوع دقیق‌تر می‌پردازد و بین مهاجر، پناهنده و ترک وطن کرده، تمایز قائل می‌شود. سعید اعتقاد دارد زندگی در تبعید نوعی از بودن گسسته است، زیرا انسانهای تبعیدی از ریشه، زمین و گذشته خود جدا شده‌اند و آن‌ها نیاز اضطراری به بازسازی زندگی‌های درهم شکسته و هویت خدشه دارشان دارند.» (رضایی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۸۰)

تاکید او بر مسأله ریشه و سختی بریدن از ریشه یکی تفاوت‌های او از بابا است. بابا سختی دوری از وطن را تأیید می‌کند اما بر این مسأله توقف نمی‌کند و نظریه‌اش را در ارتباط با عبور از دلتنگی و رسیدن به وضعیت سوم و ناخانگی پیش می‌برد. از سوی دیگر سعید بر تقابل غرب/شرق تأکید دارد و اثر آن بر ذهن و زندگی مهاجر را می‌کاود و این مسأله موجب بدبینانه او به زندگی مهاجران می‌شود. به این ترتیب در این مقاله تلاش بر این است با دو نگاه تقریباً متفاوت رمان‌های مورد نظر بررسی شوند.

«پس از انقلاب اسلامی، جریان ادبی نویسندگان مهاجر، شاخه‌ای تنومند از ادبیات معاصر بوده است و در کنار آثار منتشر شده در داخل، قابل توجه و تحلیل است. از این رو تاریخ ادبیات معاصر ایران را نمی‌توان با چشم پوشیدن از این بخش از آثار ادبی به رشته تحریر درآورد.» (قربان پور و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۷) این نویسندگان به دغدغه‌های متفاوتی پرداخته‌اند اما «تنومندترین شاخه ادبیات مهاجرت، شاخه‌ای است که به دوگانگی هویتی مهاجران و درگیریهای درونی آنان برای بریدن از گذشته و آغاز زندگی تازه در کشور مهاجر پذیرمی‌پردازد. این بخش از ادبیات مهاجرت است که در مطبوعات ایران نیز امکان نشر یافته است.» (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۱۴۰۴)

بخش مهمی از ادبیات مهاجرت ایران توسط نویسندگانی خلق شد که بخشی از زندگی خود را در ایران گذرانده بودند و تجربه‌های زندگی در ایران و غربت را با هم ادغام می‌کردند. این بخش از ادبیات مهاجرت مورد توجه این مقاله است.

## ۱-۲ - هدف و ضرورت پژوهش

ادبیات مهاجرت بخش مهمی از بدنه ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد. به ویژه در دهه‌های اخیر که بر تعداد نویسندگان مهاجر و مهاجرانی که اقدام به نوشتن می‌کنند، افزوده شده است. از این رو توجه ب این بخش از ادبیات ضروری به نظر می‌رسد. پژوهشگران زیادی در این زمینه فعالیت داشته‌اند و چنانکه برخی از آنان در پیشینه برشمرده شده است، پژوهش‌های زیادی به انجام رسیده است. با این حال هنوز بخشها و جنبه‌هایی از ادبیات مهاجرت نادیده گرفته شده و لازم است که در مورد آنها هم

تحلیلی صورت بگیرد. این مسأله هم به داشتن تصویر کلی و دقیق از ادبیات فارسی کمک می‌کند و هم فرصتی برای شناخت بهتر نویسندگان و رمانهای برجسته معاصر ادبیات فارسی.

### ۱-۳- فرضیه و سوالات

پرسش اصلی که زمینه‌ساز این پژوهش شد، این است که آیا زنان و مردان مهاجر نویسنده، نگاهی متفاوت از یکدیگر نسبت به مهاجرت دارند؟ آیا مهاجرت تأثیر یکسانی بر زنان و مردان دارد؟ از این رو دو نمونه از دو نویسنده مهاجر ایرانی که هم در ایران و هم در فرانسه تجربه نویسندگی داشته‌اند انتخاب شد. این دو اثر در فرانسه به زبان فارسی نوشته شده‌اند و شخصیت‌های اصلی در آنها، مهاجرند و درگیر مسأله مهاجرت. در نظر اول به نظر می‌رسد، که جنسیت می‌تواند بر تجربه مهاجرت تأثیر بگذارد، اما این که این تأثیر چگونه است و موجب چه تفاوت‌هایی در اثر می‌شود، موضوعی است قابل بررسی.

### ۱-۴- پیشینه

محمود مشفق و معصومه خزایی (۱۳۹۴) مهاجرت زنان در ایران را بررسی کرده‌اند. در این مقاله دلالتی عمده مهاجرت مستقل زنان، رشد حرفه‌ای، مرگ همسر یا جدایی دانسته شده است. این پژوهش مهاجرت را از دید جامعه‌شناسی و تنها از منظر زنان مستقل بررسی می‌کند. حسین قربانی پور آرانی و همکاران (۱۳۹۷) جریان شناسی نویسندگان مهاجر ایرانی را بررسی کرده‌اند. به طور ویژه به داستان نویسان زن و ادبیات سیاسی دهه ۶۰ و ۷۰ پرداخته‌اند. این نگاه کلی است و نمونه‌های موردی بررسی نشده‌اند و البته میان نویسندگان زن و مرد مقایسه‌ای صورت نگرفته است. شکوفه افیونی و عاصمه قاسمی (۱۳۹۸) به بررسی تجربه زیسته مهاجرت زنان پرداخته است. این پژوهش وضعیت زندگی زنان بین ۲۰ تا ۴۰ سال که برای ادامه تحصیل در مقاطع ارشد و بالاتر به کشور کانادا مهاجرت کرده‌اند بررسی شده است و در نهایت این نتیجه را به دست آورده که زندگی این گروه از زنان متحول شده است و شیوه و سبک زندگی آنها در کشور مقصد کاملاً متفاوت از کشور مبدا است. مهدی سعیدی (۱۳۹۹) جریان شناسی نویسندگان زن مهاجر ایرانی را موضوع پژوهش خود قرار داده است. وی در این مقاله ویژگی‌های داستان‌های نوشته شده توسط زنان مهاجر ایرانی را بر می‌شمرد. سپس به دسته بندی این داستان‌ها می‌پردازد. در این مقاله نیز مقایسه‌ای میان آثار زنان و مردان صورت نگرفته است. بیتا روحی بروجنی و مریم صادقی گیوی (۱۴۰۰) تأثیر مهاجرت بر طرز فکر محمود گلابدره‌ای، گلی ترقی و فیروزه جزایری دوما مورد پژوهش قرار داده‌اند. در این پژوهش سه نویسنده فعال در حوزه ادبیات مهاجرت بررسی

و مقایسه شده‌اند، البته نگاه پژوهشگران کلی است و در مقایسه بر مولفه جنسیت که مورد نظر این پژوهش است، توجه نشده است. آیت شوکتی و علی خالقی (۱۴۰۴) رمان هم‌نوایی ارکستر شبانه چوبها را بر اساس نظر ویکتور فرانکل بررسی کرده‌اند. در این بررسی رمان هم‌نوایی مستقلاً مورد تحلیل قرار گرفته است و با اثر دیگری مقایسه نشده است.

#### ۱-۵- روش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی- تحلیلی صورت گرفته است. ابتدا داده‌ها از دو رمان منتخب استخراج شد و پس از آن بر اساس مقدمات و نظریه‌های موجود، تحلیل و بررسی گردید و در نهایت نتایج استخراج شد.

#### ۲- بحث و بررسی

##### ۲-۱- خلاصه رمان بازگشت

شخصیتی به نام ماه سیما در دو راهی بازگشت به ایران یا ادامه ی زندگی در فرانسه قرار گرفته است. انتخاب ماه سیما، بازگشت به ایران بوده و این رمان، روایتی است که "کلی ترقی" از ایام ماه سیما در ایران، شرح داده است. داستان از جایی شروع می شود که ماه سیما غرق در افکار خود پشت پنجره، به بازگشت به ایران یا ماندن در فرانسه می اندیشد. او با هرمز، پسر بزرگش که در آمریکاست سخن می گوید و با امیررضا، همسرش که چندین سال قبل به تهران بازگشته، داخل ذهن خود حرف می زند و به مرور خاطراتی که از سال های مهاجرتش داشته می پردازد. خاطراتی که شامل خروجش از ایران، اقامت در فرانسه، مدرسه رفتن فرزندان، یافتن دوست و آشنای جدید، غربت و دلتنگی های همسرش برای ایران می باشد.

امیررضا برای فروش اموال خود به ایران بازگشت و قرار بود که برگردد اما این اتفاق هرگز نمی افتد و او در وطن خود ماندگار می شود. فرزندان کم کم بزرگ شده و راهی آمریکا می شوند و ماه سیما، تنها و مردد در فرانسه باقی می ماند. او مدام میان رفتن و ماندن در کشمکش است و شرایط خود را در هر دو موقعیت مقایسه می کند. در نهایت تصمیم می‌گیرد به ایران برگردد. ایرانی که با آنچه انتظارش را دارد، بسیار متفاوت است و همین امر او را درگیر چالش‌های متعدد می‌کند.

##### ۲-۲- خلاصه رمان هم‌نوایی شبانه ارکستر چوبها

مرد جوان هنرمند و نویسنده‌ای راوی داستان است، که در اتاق کوچک زیرشیروانی یک ساختمان شش طبقه در فرانسه زندگی می‌کند، جایی که اکثر ساکنانش ایرانی هستند. او و همسایگانش، سید، رعنا، پروف، علی و بندیکت، شخصیت هایی هستند

که از انواع بحران‌های روحی رنج می‌برند. راوی در آغاز سراسیمه به طبقه‌ی چهارم می‌آید و در خانه‌ی فرانسوا اشمیت، صاحب خانه را می‌زند تا او را از فاجعه‌ای باخبر کند. پروفت، که از اهالی جوادیه بوده، خود را مأمور خدا دانسته و با چاقو به سید حمله کرده تا او را بکشد. به‌زودی خواننده در گفتارهای ازهم‌گسیخته‌ی راوی متوجه می‌شود که او، خودش به دست پروفت کشته شده و حالا در حال حساب پس‌دادن به دو نفر است، فاوست مورنائو و سرخپوست که یادآور نکیر و منکر هستند. راوی به خاطر نوشتن رمان هم‌نوایی شبانه‌ی ارکستر چوب‌ها محاکمه می‌شود، رمانی که بعد از مرگش بدون اجازه‌ی او چاپ شده و سرنوشت ساکنان ساختمان و مرگشان با آنچه در کتاب آمده یکسان است. در خلال این محاکمه است که خواننده از اتفاقات ساختمان، جریان زندگی و مهاجرت راوی و دیگر ساکنان آگاه می‌شود.

### ۲-۳- آستانه

هومی بابا یکی از صاحب‌نظران مورد توجه این پژوهش است، هومی بابا در نظریه‌اش واژه‌های کلیدی‌ای را مطرح می‌کند، برای بررسی رمان‌ها از این واژه‌های کلیدی آغاز می‌کنیم.

«آستانه» به آستانگی بودن و یا بین دو فرهنگ قرار گرفتن دلالت می‌کند. این اصطلاح بر چیزهایی تاکید می‌کند که بین هویت ما و بین انواع فرهنگ‌ها متداول است؛ زیرا آنها برای تولید معناهای فرهنگی اهمیت دارند. در آستانه بودن از این نظر مهم است که زمینه افول تدریجی فرهنگ موثق و منسجم را به نفع فرهنگ‌های دورگه فراهم می‌کند این بدین معناست که جایگاه مناسب میان انواع فرهنگ‌های رسمی است.» (یاوریان و همکار، ۱۳۹۲: ۹۳)

مهاجری که در آستانه قرار دارد، به نوعی احساس عدم تعلق نسبت به فرهنگ مادر و فرهنگ مقصد دارد؛ ماه سیما در رمان بازگشت خود را متعلق به پاریس نمی‌داند. جز در موارد نادر، مثل سفر پسرش به پاریس؛

«برای اولین بار به آن محله و آن شهر احساس تعلق کرد و خودش را در خوشبختی خریدان زنبیل به دست آن بازار سهیم دید» (ترقی، ۱۴۰۲: ۵۴)

در بسیاری از لحظات خود واقعی و زندگی واقعی را در ایران و تهران می‌بیند؛ «ماه سیما به خودش گفت: من اینجا چکار می‌کنم؟ زندگی بی‌درو پیکره و بی‌معنیه. برای چی موندم؟ بدون امیررضا. بدون پسرانم. پاریس دیگه پاریس اون وقت نیست. پیر و بداخلاق شده و تحمل غریبه‌ها رو نداره و وقتشه برگردم تهرون. زندگی اونجاست. خونم اونجاست. منتظره برگردم.» (ترقی، ۱۴۰۲: ۱۰)

از سوی دیگر نسبت به وطن نیز احساس دوری و بیگانگی دارد. ترس و تردید بیگانه ماندن در وطن در وجود ماه سیما دیده و شنیده می‌شود:

«اگر برمی‌گشت و می‌دید در شهر خودش هم غریبه است. اگر زبان دوستان قدیمی‌اش را نمی‌فهمید و می‌دید قبولش ندارند، اگر حرف‌هایی که پشت سر امیررضا می‌زدند حقیقت داشت؟ اگر اگر... ماه سیما جواب درستی برای این پرسش‌ها نداشت. ایستاده بود سر دوراهی، دو نیمه، دودل.» (همان: ۱۲)

البته ماه سیما در آستانه نمی‌ماند. او در نهایت انتخابش را می‌کند. کفه ترازوی احساس او به سمت وطن سنگینی می‌کند و او را به وطن می‌کشاند. نام رمان هم همین است، بازگشت، او باز می‌گردد و وطن را انتخاب می‌کند.

در رمان هم نوایی هم این عدم تعلق به شکل دیگری نمود دارد. با این تفاوت که قهرمان داستان زندگی واقعی را در وطن هم نمی‌داند. گویی از وطن بریده و به غربت هم متصل نشده است. یک شکل آن تکرار مداوم واژه تبعید است. راوی خود را تبعیدی می‌داند. به کار بردن واژه تبعید به جای مهاجرت به نوعی، اختیار را از مهاجر سلب می‌کند. این اجبار در ترک وطن و سکونت در جایی ناخواسته، عدم تعلق را به دنبال دارد. مسأله دیگر دغدغه‌های متفاوت است که او را از مردم سرزمین مقصد جدا می‌کند: «اگر کسی از مشتریان کافه‌ی چراغ‌های دریایی زبان ما را می‌دانست و تصادفاً به گفتگویمان گوش می‌داد، به ما به چشم موجوداتی نگاه می‌کرد که از سیاره‌ی دیگری آمده‌اند و البته حق هم داشت. اما بیشتر مشتریان چراغ‌های دریایی فرانسویانی بودند که دلمشغولی‌های دیگری داشتند و بعضی از آنها هم روزهای یکشنبه در همان کافه به مناظره‌ی فلسفی در اطراف مسائل حاد جامعه مدرن می‌پرداختند.» (قاسمی، ۱۴۰۳: ۱۰۳)

راوی داستان «همنوایی» دقیقاً در جایی ایستاده که هومی بابا آن را فضای سوم می‌نامد، جایی که نه وطن است و نه کاملاً در فضای جدید قرار گرفته، فضایی بین این دو که مولفه‌هایی از هر دو را دارد. هموطنان با عاداتی از وطن با او همسایه هستند. مهاجران از سرزمین‌های دیگر هم هستند و صاحبخانه فرانسوی با دیدگاه‌های آزادی خواهانه‌اش که ترکیبی خاص در این رمان ساخته‌اند.

وطن در نگاه قهرمان رمان ترقی خیلی آشکار و روشن تعریف می‌شود. او که در تردید میان رفتن و ماندن گرفتار است. بارها اظهار می‌کند که وطن او ایران است نه سرزمینی که بیش از بیست سال در آن ساکن بوده است:

« با خیابان‌های شلوغ تهران آشتی کرده بود. خوشبختی‌اش زشتی دیوارهای کثیف و جوی‌های خشک بی آب را می‌پوشاند. میان خودش و این شهر فاصله‌ای نمی‌دید. انگار هرگز دور نبوده و با همه اتفاق‌هایش آشناست.» (همان: ۱۱۸)

«خانوم من خیلی راحت مرد. شب خوابید و دیگر بیدار نشد. به این می‌گن شانس من دلم می‌خواد در ایران بمیرم در وطن خودم.» (همان: ۱۹)

«خوشحال بود که برگشته است. تهران دنیای واقعیت بود.» (همان: ۲۲)

گاه نیز دیده می‌شود از زبان شخصیت‌ها وطن امری وهمی به شمار می‌آید:

« وطن زدگی یه جور مرض لاعلاجیه. غرب‌زدگی و این حرفا رو ول کنین. مرض یه مشت روشنفکره. وطن زدگی مثل کچلی مزمنه.» (همان: ۲۱)

در رمان قاسمی، وطن جایی است که از آن فرار کرده‌اند. جای ماندن نیست و کسی از برگشتن به آنجا حرف نمی‌زند، با این حال در ذهن و زبان شخصیت‌ها حضور پررنگ دارد.

«من کشورم را ترک کرده بودم برای آنکه به همه چیز من کار داشتند» (قاسمی، ۱۴۰۳: ۸۶)

«آن دست‌ها که در کشور به قدرت رسید، کشور هم ترک کرده به اینجا آمدم» (قاسمی، ۱۴۰۳: ۹۹)

شخصیت اصلی در رمان «هم‌نوایی شبانه ارکستر چوبها»، تردیدهای روشنی برای برگشت ندارد. هرگز به برگشت فکر نمی‌کند. در هیچ جای رمان اثری از امید یا تلاش و حتی میل او به بازگشت دیده نمی‌شود. به جای آن گاهی حس می‌کند اصل فرارش از وطن کار بیهوده‌ای بوده، چرا که آنچه از آن گریخته به دنبال او آمده است، در واقع تردید قهرمان قاسمی در این است که نکند آنچه از آن می‌گریزد همراه او آمده باشد و هرگز او را رها نکند که در این صورت فرارش امری بی نتیجه است:

«من کشورم را ترک کرده بودم برای آنکه به همه چیز من کار داشتند. حالا احساس می‌کردم نفرین شده‌ای هستم که وقتی هم توی قبر بگذارندم، به جایی خواهم رفت که به همه چیز من کار داشته باشند» (قاسمی، ۱۴۰۳: ۸۶)

در جای دیگری می‌گوید:

« من از خانه پدری گریخته بودم چون دائم دو چشم سرزنش بار مرا می‌پایید. در پایتخت تا آمدم شانه‌هایم را از این بار این وزنه‌های هراس آور بتکانم ، آن دو چشم ملامتگر به قدرت رسیده بود. و حالا اینجا داشت نفسم کمی بالا می‌آمد که سر و کله رعنا پیدا شده بود.» (همان: ۹۴)

راوی رمان همنوایی در آستانه است، اما تفاوتش با آستانه‌ای که هومی بابا تعریف کرده، این است که این فضا، فضایی پویا و سازنده نیست. بلکه فضایی تاریک و ناامید است. راوی از هر دو سو ناامیداست. مولفه‌هایی که از دو فرهنگ می‌گیرد برایش عذاب آور است. و در نهایت منجر به مرگ و استحاله او می‌شود.

## ۲-۴- ناخانگی

هومی بابا ناخانگی را امری مثبت برای مهاجر می‌داند. امری که به او کمک می‌کند فضایی سوم برای رشد بهتر خود و جامعه بسازد. و رنج هی مهاجرت کاهش یابد. «مفهوم ناخانگی را می‌توان رشد آگاهانه احساس عدم تعلق تعبیر کرد، که به نوعی زندگی در قالب‌های شناخته شده با مرزبندی‌های ثابت را رد می‌کند و در عوض زندگی بر روی خطوط مرزی و تأثیرپذیری مداوم از دو سوی مرزها را می‌ستاید. این نگرش با کم‌رنگ شدن مرزبندی‌ها در دنیای پسامدرن هم‌راستاست.» (بوربور، ۱۳۹۲: ۲۶۵)

تجلی ناخانگی در رمان «بازگشت» را می‌توان در چند پارگی شخصیت‌ها دید؛ دوستان ماه سیما او را زن پراکنده می‌نامند که این خود نشان از شخصیت چند پاره او دارد:

«دوستانش اسم او را گذاشته‌اند زن پراکنده چون هر تکه از وجودش به سوی کسی یا جایی می‌دوید: به سوی پسرهایش در آمریکا، شوهرش در تهران، خواهرش در کانادا، برادرش در آلمان و دوستان نزدیکش پخش و پلا در اطراف و اکناف جهان. خودش را با نگاه این آدم‌ها می‌شناخت» (همان: ۱۱)

« ماه سیما عنوان نمایشگاه عکسش را گذاشته آنها که می‌روند و آنها که برمی‌گردند. عکسهایش نیمی سیاه و سفید و نیمی رنگی است. دو زندگی دویده در هم. مثل زندگی خودش.» (همان: ۱۶۰)

یکی از نمودهای ناخانگی در داستان قاسمی، نام شخصیت‌هاست. اغلب شخصیت‌ها نام ثابتی ندارند و دائم در حال تغییر اسم و حتی ملیتشان هستند:

«اینجا هرکسی چند اسم دارد. من اسمم علی است، قبلا حیدر صدایم می‌کردند. یک وقتی هم مجید. بعد با لبخندی سرماگین اضافه کرد: پیش از انشعاب. البته کلانتر اسمش مجید است، اما حسین هم صدایش می‌کنند. یک اسم دیگرش هم محسن است. تقی که قبلا جای تو می‌نشست هم علی صدایش می‌کردند هم محمد...» (قاسمی، ۱۴۰۳: ۱۳۳)

«مرا که یک نقاش ساده ساختمان بودم به دیگران بزرگترین نقاش وطن معرفی کند و خودش را که از اهالی قم بود به لهجه فرانسویانی که ر را غ تلفظ می‌کنند، متولد رم. این طور بود که روزی ملیت‌ش را عوض کرد بر خود نام الکساندر نهاد. و رفته رفته

هم در ماترک پدری شجره‌نامه‌ای پیدا کرد که نشان می‌داد اجدادش از اهالی شریف ایتالیا بودند.» (همان: ۳۳)

ناخانگی مفهومی وسیع‌تر است اما در این دو رمان در همین سطح باقی می‌ماند و به آنجا که مورد نظر هومی باباست نمی‌رسد.

## ۲-۵- تبعید

دیگر نظریه پرداز مورد توجه این پژوهش، ادوارد سعید است. «ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی به روی روابطی نظامی، قانونی و سیاسی میان استعمارگر و مستعمره متمرکز می‌شود. هومی بابا بر روابط روانشناختی میان فرهنگ غالب و فرهنگ زیر دست می‌پردازد» (ورزنده و همکار، ۱۳۹۱: ۱۶۷)

«شناخت شرق‌شناسی، شناختی تحکم‌آمیز است که به غرب اجازه می‌دهد تا در عین تأکید بر انسانیت، ملل غیر غربی جهان را از جرگه انسانیت خارج سازد. در چنین وضعی، واقعیت از متن روایت فاصله گرفته و این امکان را به راوی می‌دهد تا بر اساس آگاهی خود به ساخت وضعیت دلخواه خویش اقدام نماید. این دانش سه مولفه اساسی دارد که عبارتند از تبعید، هویت و جغرافیا که این سه مولفه در آثار و دیدگاه‌های ادوارد سعید در خصوص شرق‌شناسی محوریت دارند.» (محمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۳۱۴)

یکی از واژه‌هایی که در گفته‌های ادوارد سعید تکرار می‌شود تبعید است. او میان آوارگی، مهاجرت، فرار و تبعید تفاوت می‌گذارد. از این میان تبعید یعنی ترک اجباری وطن بدون حق انتخاب مقصد توجه او را به خود معطوف می‌دارد. در رمان «هم‌نوایی ارکستر شبانه چوبها» به کرات از واژه تبعید استفاده شده است. راوی خود را و بسیاری از کسانی که می‌شناسد، تبعیدی می‌نامد. و به جای واژه مهاجرت از واژه تبعید استفاده می‌کند:

«غمگین نشستم روی چارپایه و به نقطه‌ای نامعلوم در خلا خیره شدم. با آنکه روانشناسان و جامعه‌شناسان می‌گفتند این هم یکی دیگر از عوارض تبعید است» (قاسمی، ۱۴۰۳: ۷۰)

«از سوی دیگر، فکر به هم خوردن بساط شطرنج آزارم می‌داد؛ بساطی که برای من به صورت مخدري درآمده بود که تحمل زمان یخ بسته تبعید را آسان‌تر می‌کرد.» (همان: ۷۲)

«به عقیده جامعه‌شناسان یکی از معضلات عمومی تبعید بود. هر تبعیدی، برای آنکه بتواند در سرزمین جدید فرود آید، به یک پایگاه نیاز داشت» (همان: ۸۳)

در رمان «بازگشت» از مهاجرت با عباراتی نظیر، رفتن، کندن و تبعید، یاد می‌شود، به نوعی که این واژه‌ها مترادف فرض شده باشند:

«همین جا سر نبش کوچه، یک کافه است. اجازه بدین من به عنوان به هم وطن، هم وطن تبعیدی، در حقیقت نیمه تبعیدی، شما رو به صرف جای دعوت کنم.» (ترقی، ۱۴۰۲: ۳۷)

واژه تبعید در این اثر خیلی تکرار نمی‌شود و چندان در مرکز توجه قرار نمی‌گیرد.

## ۲-۶- تقابل

ادوارد سعید به تقابل میان شرق و غرب تأکید بسیار دارد. در شرق شناسی این تقابل با بررسی شرق به عنوان ناشناخته وحشی در مقابل غرب متمدن نمود پیدا می‌کند. تقابل میان غربت و وطن که زاییده همین تقابل میان شرق و غرب در جهان مهاجر است، در رمان های مورد بررسی نمودهای متفاوتی دارد. تقابل اصلی در رمان بازگشت، چنان که از همان عنوان فصل اول پیداست، تقابل بین ماندن در غربت و بازگشت به وطن است. این تقابل در دل خود دوگانه دیگری دارد که بزرگتر و مهم‌تر است؛ دوگانه وطن و غربت. شخصیت اصلی داستان، دلتنگ ایران است و میل فراوانی به بازگشت به ایران دارد. میلی که در نهایت عملی‌اش می‌کند و برمی‌گردد به ایران و به خانه‌اش در تهران. اما او همچنان با شخصیت‌هایی مواجه است که او را از بازگشت به ایران منع می‌کنند و وطن دوستی را توهم می‌دانند. از جمله دوستش امیرا و پسرانش:

«امیرا بلند شد: تو اون مملکت هر اتفاقی ممکنه. محال وجود نداره. همه چیز عوض شده؛ آدمها- رابطه‌ها- اسم خیابونا- حتی ریخت سگ و گربه‌ها. غربت واقعی اون جاست.» (ترقی، ۱۴۰۲: ۲۷)

در جای دیگر شخصیت اصلی داستان با پسرش از وطن می‌گوید و پاسخ پسرش که وطن دیگر برای او معنایی ندارد:

« ماه سیما بی اختیار گفت: با من بیا ایرون. همون جا سفر کن. من هم باهات میام. نه جونم تو هزار جور برنامه داری. گرفتاری. می‌خوای برگردی خونه تو پس بگیری. من تازه از شر خونه‌م خلاص شدم. می‌خوای شوهرتو برگردونی. می‌خوای پسر تو به کول بکشی. سفر تو به گذشته است، سفر من به آینده. البته ته خط به هم می‌رسیم. تو از سمت چپ دور می‌زنی، من از سمت راست. تو دنبال بند و زنجیری. من تازه خودمو آزاد کردم. نه خونه. نه خانواده. نه وطن. نه کار.» (همان: ۶۳)

«هرمز از طرف خودش و برادرش سام جواب داد که مادر عزیز، ما غرور ملی و هویت باستانی نمی‌خواهیم. کار و زندگی راحت و کارت سبز اقامت داریم. خوشبختیم.» (همان: ۱۴)

از سوی دیگر دختر خاله ماه سیما که خودش در ایران زندگی می‌کند، پس از بازگشت ماه سیما، مهاجرت می‌کند به کانادا:

«حوری به امید زندگی بهتر به سمت دنیایی می‌رفت که ماه سیما سرخورده از آن برگشته بود.» (همان: ۱۴۳)

در رمان قاسمی، نیز تقابل‌های فراوانی وجود دارد. تقابل میان ایرانی‌ها و غیر ایرانی‌ها، تقابل میان ایرانی‌ها از طیف‌های مختلف، تقابل میان انسان‌ها و حیوانات و تقابل میان وطن و غربت یا تبعید:

«برای من که همه عمرم را در نیمکره شرقی زمین با ساعت نیمکره غربی زندگی کرده بودم، شب که می‌شد، طبقه ششم این ساختمان سیاره کوچکی بود که تنها ناخدایش من بودم.» (قاسمی، ۱۴۰۳: ۹)

«روزی که پروفت آمد من و سید عزا گرفتیم. اتاق من دیوار به دیوار اتاق او بود، اتاق سید درست روبه رو. ظاهرش نشان نمی‌داد مثل ما از اهالی شب باشد. آن صورت ظاهر و آن طرز حرکات از جنس ما و از تبعیدیان و مهاجران اینجا نبود.» (همان: ۱۷)

«تبعیدی میزبان دائم با گذشته‌اش زندگی می‌کرد و تبعیدی تازه‌وارد می‌کوشید گذشته‌اش را فراموش کند. پس گفتگویشان گفتگوی گنگ خواب دیده می‌شد با مخاطب کر» (همان: ۸۳)

در هر دو اثر ایرانی‌ها به شکل یک کل واحد دارای ویژگی‌هایی خاص هستند. در رمان «هم‌نوایی شبانه ارکستر چوبها» ایرانی‌ها معمولا با ویژگی‌های منفی شناخته شده‌اند یا بهتر است گفته شود بیشتر به صفات منفی ایرانی‌ها اشاره می‌شود:

«در فرهنگی که در آن بار آمده بودم، سگ موجودی بود نجس که کمترین تماس با او باعث آلودگی می‌شد و تا غسل نمی‌کردی برای خودت هم قابل تحمل نبود. از این گذشته، سگ موجودی بود که اگر کسی را می‌خواستند طلسم کنند به قالب او درش می‌آوردند.» (قاسمی: ۱۴۰۳: ۲۷)

در جایی از رمان، به راوی که نویسنده‌ای شکست خورده است، گفته می‌شود پس از مرگش کتاب او چاپ شده و مورد توجه قرار گرفته:

«در کشور شما هم مثل کشور نمسه، نویسنده خوب، نویسنده‌ای است که مرده باشد. کتاب شما را نه تنها منتشر کرده‌اند، بلکه دارند دست به دست می‌برند.» (همان: ۸۸)

«حس شهادت طلبی و مظلومیت، که مشخصه‌ای کاملا ایرانی است، هیچ‌گاه در طول تاریخ اجازه نداده است تا مسائلی را که با یک سیلی حل می‌شود به موقع رفع و رجوع کنیم؛ گذاشته‌ایم تا وقتی که با کشت و کشتار هم حل نمی‌شود خونمان به جوش آید و همه چیز را به آتش بکشیم و هیچ چیزی را هم حل نکنیم» (همان: ۹۴)

جایی هم نقل قولی از کتاب «گنج سوخته» می‌آورد که در مورد ایرانی‌ها است: «ایرانیان نژادی تاجر مسلکند. زیرک و باهوشند اما روش فکر کردن و مبادلاتشان کاملاً آسیایی است. آنها در هر کاری تعلل می‌کنند و همه چیز را به تعویق می‌اندازند. قولی که ایرانی بدهد پایه محکمی ندارد و گفتن حرف ناصواب عملی قابل چشم‌پوشی است. زنان بسیار ولخرجند و هرآنچه نظرشان را جلب می‌کند، بی توجه به قیمت آن خریداری می‌کنند. ایرانیان از جهات مختلف به کودکان شبیه هستند. میل دارند که متعجب و مبهوت شوند. چیزهای جدید، سروصدا دار و براق نظرشان را جلب می‌کند» (همان: ۱۲۱)

در رمان «بازگشت» هم بیشتر به صفات منفی ایرانی‌ها اشاره شده است: «ایرانی‌ها عقیده ثابتی نداشتند حرف‌هایشان ضد و نقیض بود. آرزوهایشان را بازگو می‌کردند.» (ترقی، ۱۴۰۲: ۱۳)

«اما شما که ابرونی‌ها رو می‌شناسین. درداشونو قایم می‌کنن. تازه فرض کنیم داد بکشن. کو گوش شنوا؟!» (همان: ۱۹)

البته گاه هم به صفات مثبت ایرانی‌ها اشاره می‌شود:

«ما ایرونیاز پول که سهله، از جونمون برای دوستانمون مایه می‌ذاریم» (همان: ۳۸)

«علی آقا سبزواری بنا بود و دوست داشت هنگام کارآواز بخواند. بذله گو بود و سربه سر همه می‌گذاشت. حتی ماه سیما. کارگرا دوستش داشتند و کسی از حرفهایش نمی‌رنجید. ماه سیما با خودش گفت: به این میگن وطن» (همان: ۱۱۷)

در هر دو رمان شاهد فلش بک‌های فراوان به خاطرات هستیم. هر اتفاق، نشانه و سخنی می‌تواند شخصیت‌ها را به دنیای خاطرات پرتاب کند، اما نوع این فلش بک‌ها متفاوت است، در رمان بازگشت خاطرات بیشتر شیرین هستند:

«عکس عروسی حوری و پرویز، مثل شیئی از یاد رفته، در قاب طلایی کنار شیشه‌های ترشی بود. شیشه اش ترک خورده بود. انگار یادشان رفته بود چه اتفاق مهمی در این قاب نشسته است. خنده‌های بلند حوری از حاشیه خاک گرفته قاب بیرون می‌ریخت. هنوز می‌شد آن را شنید و طنین این خنده، که از سالهای دور می‌آمد، ماه سیما را به باغی سبز و تابستانی کشاند. عروسی حوری بود. باغی بزرگ را نزدیک کرج اجاره کرده بودند.» (همان: ۷۸)

در رمان قاسمی معدود فلش بکها به وطن مصیبت زده اشاره دارد: «نشسته‌ایم. انگار، هر دو به انتظار لحظه‌ای محتوم، مثل شبهای بمباران که در تاریکی می‌نشستیم به انتظار مرگ که هیچ روشن نبود کی خواهد آمد و از کدام سو» (قاسمی، ۱۴۰۳: ۱۲۷)

«این ضجه‌ها مرا پرت کرد به سال‌هایی دور، به حیاط دنج خانه‌ای قدیمی، به توالتی که در کنج حیاط بود. به دختری که با میل کاموآبافی رفته بود داخل توالت.» (همان: ۱۷۵)

دو رمان به زبان فارسی نوشته شده‌اند. در هر دو رمان اشاره می‌شود به فارسی حرف زدن شخصیت‌ها و حتی توجه و احترام آنها به زبان و ادبیات فارسی: «می‌خواستم بگویم اولاً زبان ما که نیست؛ استاد جمالزاده گفته است شکر است. ثانیاً بعضی‌ها اختلاف کرده‌اند اما نگفته‌اند که است. گفته‌اند قند است. تازه این زبانی است که راه هم می‌رود. یعنی در روایت است که یک بار تا بنگاله هم رفته...» (همان: ۱۴)

«اگر کسی از مشتریان کافه چراغ‌های دریایی زبان ما را می‌دانست و تصادفاً به گفتگویمان گوش می‌داد، به ما به چشم موجوداتی نگاه می‌کرد که از سیاره دیگری آمده‌اند.» (همان: ۱۰۳)

در رمان بازگشت، ماه سیما تلاش می‌کند زبان و فرهنگ ایران را به پسرانش منتقل کند:

«تا وقتی با او بودند، می‌دانستند کی هستند و از کجا می‌آیند. معلم زبان فارسی داشتند و تهران و خانواده از یادشان نرفته بود.» (ترقی، ۱۴۰۲: ۱۴)

امیررضا همسر ماه سیما از اینکه زبانش را نمی‌فهمیدند ناراحت و شاکی بود: «به تدریج از بیکاری و بیگانگی خودش خسته شد. هویتی مصنوعی و سطحی داشت و پرسش اهل کجایی و به چه زبانی صحبت می‌کنی کلافه‌اش می‌کرد.» (همان: ۱۶)

البته وقتی هم که ماه سیما برمی‌گردد به ایران، با زبان فارسی آنها بیگانه شده: «پرویز گفت: می‌فهمم. تو از یه سیاره دیگه می‌ای. مثل ای تی. شماها که بعد از سال‌ها از اون طرف می‌آین. طول می‌کشد تا زبون این طرفیا رو بفهمین.» (همان: ۸۳)

دغدغه زبان فقط مختص مهاجران نیست. آنها که در ایران هستند و به مهاجرت می‌اندیشند هم این دغدغه را دارند:

«کانادا!!! بیست درجه زیر صفر- برف تا بالای زانو- همسایه‌های غریبه- سلام به زبان انگلیسی: ها دو یو دو، همراه با لبخندی مؤدب.» (همان: ۸۸)

شخصیت‌ها درگیر این تقابل‌ها، وطن را مجموعه‌ای از دردها، مصائب و معایب می‌بینند و آنچه که در پی آنند نیز در مهاجرت یا تبعید نمی‌یابند. این تقابل‌ها همچنان که سعید می‌گوید شخصیت‌ها را دچار سرگشتگی می‌کند. اما در رمان «بازگشت» راوی خود را از این سرگشتگی با بازگشت به وطن می‌رهاند، در «هم‌نوایی» این سرگشتگی او را به استحاله می‌کشاند؛ از قالب انسان خارج می‌شود. گویی جهان انسانی دیگر پاسخگوی او نیست این بازمهاجرت، مهاجرت از شرق به غرب نیست، از جهان انسان‌ها

به جهان حیوانات است. شاید این تقابل، این مهاجرت یا این تبعید، نتیجه بهتری برای راوی داشته باشد.

جدول شماره یک (در ستون مولفه شماره صفحات رمان که نمونه‌ای برای آن مولفه است، ذکر شده است).

نام رمان	ناخانگی	آستانه	تقابل	تبعید
بازگشت	۷- ۱۱-	۸-۹-۱۰-	۷- ۱۳-	۳۷-
	۵۴-۶۷-	۱۲-۱۳-	۱۴-۱۵-	
	۶۸-۶۹-	۱۶-۱۹-	۲۶-۳۸-	
	۱۱۸-۱۱۹-	۲۲-۲۷-	۴۴-۴۷-	
	۱۶۰- ۱۳۷-	۴۰-۱۶۰	۶۷-۶۹-	
			۷۳-۸۳-	
			۸۸-۸۹-	۱۴۲-
همنوایی	۲۳- ۳۳-	۸۶-۹۴-	۹-۱۴-	۱۷-۷۰-
شبانه	۳۶-۱۳۱-	۹۹-۱۰۳-	۲۷-	۷۲-۸۲-
ارکستر	۱۳۳-	۱۶۵-	۳۸-۸۲-	۸۳-۱۲۹-
چوبها		۱۷۵-	۸۹-۹۴-	۱۴۱-
			۹۸-۱۲۰-	۱۶۹-
			۱۳۱-	
			۱۵۳-	
			۱۶۵-	
			۱۶۶-	
			۱۹۴-	

### ۳- بحث و نتیجه‌گیری

انتخاب واژه تبعید به جای مهاجرت، بخش بزرگی از دیدگاه نویسنده را آشکار می‌کند. پافشاری قاسمی بر این واژه و تکرار آن در داستان، نشانه تاکید بر آن است. مهاجرت امری است که اگر چه می‌تواند علیرغم میل باطنی باشد، اما در نهایت یک انتخاب

است، اما در تبعید همواره عنصر اجبار حاکم است. در تبعید همیشه مقصد جایی است نه چندان مطلوب و مناسب در حالی که مهاجرت معمولاً به مقصدی بهتر برای زندگی بهتر است. به این ترتیب زندگی تبعیدی شبیه به زندگی محکوم است. ترقی تنها یک بار از زبان یکی از شخصیت‌ها به این واژه اشاره می‌کند. در رمان ترقی بیشتر از واژه‌هایی نظیر رفتن، کندن، مهاجرت و نظیر آن استفاده می‌شود. که نسبت به واژه تبعید، خشونت و درد کمتری دارند.

در هر دو رمان شخصیت‌ها در برزخی میان وطن و غربت مانده‌اند. نه کاملاً از وطن کنده شده‌اند و نه کاملاً به سرزمین جدید متصل‌اند. این همان حالتی است که بابا از آن به عنوان «آستانگی» یاد می‌کند. اما راه حل روایت‌ها برای این مسأله، متفاوت است. ترقی شخصیت اصلی داستانش را راهی وطن می‌کند تا در جایی که به آن تعلق دارد با وجود تمام سختی‌ها و مشکلاتش به آرامش نسبی برسد. اما قاسمی شخصیت را استحاله می‌کند در قالب حیوانی که در حاشیه جامعه انسانی و فارغ از دردها و نوسانات جهان آنهاست. به نوعی هر دو شخصیت از موقعیتی که در آن قرار دارند خارج می‌شوند، البته هریک به شیوه خود.

تقابل غرب/شرق، وطن/غربت در هر دو رمان دیده می‌شود. در رمان «بازگشت» این تقابل به شکل دغدغه راوی برای بازگشت و میل پسرانش برای ماندن، دغدغه‌های زبانی و میل مهاجرت میان ساکنان ایران دیده می‌شود. ویژگی‌هایی که از ایرانیان بیان می‌شود معمولاً منفی است و کمتر به ویژگی‌های مثبت برمی‌خوریم. با این حال در نهایت راوی وطن را برمی‌گزیند و راه حل سرگشتگی را در وطن می‌یابد.

در رمان «هم‌نوایی» تقابل وطن/غربت، غرب/شرق هم وجود دارد. ایرانی‌ها با ویژگی‌های منفی شناخته می‌شوند اما جهان راوی با ایرانی‌ها پر می‌شود که آدمهای خوب و بد میانشان دیده می‌شود. وطن و خاطرات وطن تاریک است و البته مهاجرت (تبعید) است و غرب نوید دهنده استعمارگران نیست. در نهایت هم راوی در فرار از این تقابل‌ها در قالب سگ ساکن ساختمان درمی‌آید و در واقع از جهان انسانی می‌گریزد. به نوعی می‌توان گفت میان جهان غرب و شرق، برخلاف نگاه شرق شناسی که برتری را به غرب می‌دهد، راوی «هم‌نوایی» برتری را به جهان حیوانی می‌دهد و هر دو را پس می‌زند چرا که یکی وطنی است که از آن گریخته و دیگری تبعیدگاه است.

### فهرست منابع

۱. ابهری لاله، شعله، فاضل اسدی امجد (۱۴۰۰): «مفهوم ماخانگی و ادبیات مهاجرت در رمان شمارنده شب عالیا یونس»، نشریه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، شماره ۴۷، ۳۴۷-۴۱۱
۲. افیونی، شکوفه، عاصمه قاسمی (۱۳۹۹): «تحلیل تجربه زیسته از زنان مهاجر: مطالعه مهاجرت رون مرزی زنان»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، سال ۲۶، شماره ۸۷، ۱۵۵-۱۸۷
۳. بابا، هومی (۱۳۸۷): موقعیت فرهنگ، ترجمه حسام نمکین، چاپ اول، تهران، نشر آگه.
۴. برومندزاده، محمد رضا و رضا نوبخت (۱۳۸۷): «مروری بر نظریات جدید مطرح شده در حوزه مهاجرت»، فصلنامه جمعیت‌شناسی، شماره ۸۹-۹۰، ۷۳-۹۰
۵. بوربور، ترانه (۱۳۹۳): «مهاجران و راههای گذار از احساس تبعید، بررسی رهیافت‌های نظری»، نشریه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۶۶، ۲۵۵-۲۸۵
۶. ترقی، گلی (۱۴۰۲): بازگشت، انتشارات نیلوفر، چاپ سوم، تهران.
۷. خدایی، نرجس (۱۳۸۹): «طرح تضادهای اجتماعی و هویتی در ادبیات مهاجرت آلمان»، پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۶۰، ۴۱-۶۰
۸. روحی بروجنی، بیتا، مریم صادقی گیوی (۱۴۰۰): «نقش مهاجرت در تفکر نویسندگان مهاجر و انعکاس آن در رمان‌هایشان (بررسی موردی: محمود گلابدره‌ای، فیروزه جزایری دوما و گلی ترقی)، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، شماره ۶۲، ۳۸-۵۱
۹. سعیدی، مهدی (۱۳۹۹): «تبیین جریان‌شناسی داستان نویسی زنان ایرانی در مهاجرت»، نقد ادبی، ۱۳، شماره ۴۹، ۱۳۷-۱۶۸
۱۰. سعیدی و رضایی (۱۳۹۷): «بازنمایی تنازع سرزمین مادری و سرزمین دیگری در ادبیات داستانی مهاجرت»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۸، ۸۵-۱۱۰
۱۱. فلاح، غلامعلی، فرزانه سجودی، سارا برمکی (۱۳۹۵): «چالش عناصر هویت ساز سرزمین مادری در فضاهای بیناگفتگویی مهاجرت در رمان‌های ادبیات مهاجرت فارسی»، جستارهای زبانی، شماره ۵ (پیاپی ۳۳)، ۱۹-۳۳
۱۲. قاسمی، رضا (۱۴۰۳): هم‌نوایی شبانه ارکستر چوبها، انتشارات نیلوفر، چاپ بیست و یکم، تهران.
۱۳. قربانی پور آرانی، حسین، رضا شجری، مهدی سعیدی (۱۳۹۷): «جریان‌شناسی ادبیات داستانی مهاجرت ایرانی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۹، ۹۵-۱۲۱

۱۴. محمدی، رضا، علی اکبر ملایی، ایمان سحابی (۱۳۹۹): «تحلیل نمایشنامه قدموس با تأکید بر مولفه‌های شرق‌شناسانه ادوارد سعید»، نقد ادب معاصر عربی، شماره ۱۹، ۳۰۷-۳۲۹
- مشفق، محمود و معصومه خزایی (۱۳۹۴): «تحلیلی بر ویژگی‌ها و تعیین‌کننده‌های مهاجرت مستقل زنان در ایران» مطالعات راهبردی زنان، سال هفدهم، شماره ۶۷، ۸۵-۱۲۴
۱۵. موسوی، سپیده (۱۴۰۱): «تحلیل هویت اجتماعی و ملی زنان مهاجرت‌محوریت رمان عطر سنبل، عطر کاج از فیروزه جزایری دوما»، نشریه پژوهش‌ها در تاریخ، شماره ۸، ۹۱-۱۱۴
۱۶. میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳): صد سال داستان نویسی ایران، جلد چهارم، نشر چشمه، چاپ اول، تهران.
۱۷. ورزنده، امید، سید رضا ابراهیمی (۱۳۹۱): «مقایسه تطبیقی شکل‌گیری هویت تراملی زن شرقی مهاجرت در آثار جومپالا هیری مهرنوش مزارعی از دیدگاه هومی بابا»، نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنج، شماره ۱۱، ۱۵۹ تا ۱۹۰
۱۸. یاوریان، رضا، مینو مولایی (۱۳۹۲): «خوانش پسااستعماری از رمان مردم جولای نادین گودیمر»، نشریه نقد زبان و ادبیان خارجی، شماره ۱۰، ۸۹-۱۰۲